

### ۱۲۱ - اتمام حجت حضرت بهاء الله بعلماء شیعه در عراق

و از حضرت بهاء الله در لوح امر است قوله الاعلی یا قلم القدم اذکر للامم ما ظهر فی العراق اذ جاء رسول من معشر العلماء و حضر تلقاء الوجه و سأل عن العلوم اجبناه بعلم من لدنا ان ربک لعلام الغیوب قال نشهد عندک من العلوم ما لا احاط به احد انه لا یکفی المقام الذی ینسبه الناس الیک فاتنا بما یعجز عن الاتیان بمثله من علی الارض کلها كذلك قضی الامر فی محضر ربک العزیز الودود فانظر ماذا ترى اذا انصعق فلما افاق قال آمنت بالله العزیز المحمود اذهب الی القوم قل اسألوا ما سئتم انه هو المقتدر علی ما یشاء لا یعجزه ما کان و ما یکون قل یا معشر العلماء اجتمعوا علی امرتم اسألوا ربکم الرحمن ان اظهر لکم بسلطان من عنده آمنو و لا تكونن من الذین هم یکفرون قال الان طلع فجر العرفان و تمت حجة الرحمن قام و رجع الی القوم بامر من لدی الله العزیز المحبوب قضت ايام معدودات و ما رجع الینا الی ان ارسل رسولا آخر اخبر بان القوم اعرضوا عما ارادوا اوهم صاغرون كذلك قضی الامر فی العراق انی شهید علی ما اقول و انتشر هذا الامر فی الاقطار و ما انتبه احد كذلك قضینا ان کنتم تعلمون .

و از حضرت عبدالبهاء در مفاوضات است قوله المبین علمای ایران که در کربلا و نجف بودند شخص عالمی را انتخاب کردند و توکیل نمودند و اسم آن شخص ملا حسن عمو بود آمد بحضور مبارک بعض سئوالات از طرف علماء کرد جواب فرمودند و بعد عرض کرد که علماء در علم و فضل حضرت مقرر و معترف اند و مسلم عموم است که در جمیع علوم نظیر و مثیلی ندارد و این هم مسلم است که تدریس و تحصیل نکرده اند و لکن علماء میگویند که ما باین قناعت ننمائیم و بسبب علم و فضل اقرار و اعتراف بحقیقت شان نکنیم لهذا خواهش داریم که یک معجزه بجهت قناعت و اطمینان قلب ظاهر فرمایند جمال مبارک فرمودند هر چند حق ندارند زیرا حق باید خلق را امتحان نماید نه خلق حق را ولی حال این قول مرغوب و مقبول اما امر الله دستگاه تیاتر نیست که هر ساعت یک بازی در بیاورند و هر روز یکی چیزی بطلبید درینصورت امر الله بازیچه صبیان شود ولی علماء بنشینند و بالاتفاق یک معجزه را انتخاب کنند و بنویسند که بظهور این معجزه از برای ما شبهه نمیماند و کل اقرار و اعتراف بر حقیقت این امر مینمائیم و آنورقه را مهر کنند و بیاور و این را میزان قرار دهند اگر ظاهر شد از برای شما شبهه نماند و اگر ظاهر نشد بطلان ما ثابت گردد آنشخص عالم بر خاست و زانوی مبارک را بوسید و حال آنکه مومن نبود و رفت و حضرات علماء را جمع کرد و پیغام مبارک را تبلیغ نمود حضرات مشورت کردند و گفتند این شخص سحر است شاید سحری بنماید آنوقت از برای ما حرفی نمیماند و جسارت نکردند ولی آنشخص در اکثر محافل ذکر نمود و از کربلا رفت بکرمانشاه و طهران و تفصیل را بجمیع گفت و خوف و عدم اقدام علماء را ذکر نمود .